

شهید غلامرضا کرامت



از بابت علی
سازمان جامع سرواران و دختران شهید استان بوشهر

نام پدر	حیدر
تاریخ تولد	۱۳۴۱/۰۸/۰۶
محل تولد	بوشهر - دشتستان
تاریخ شهادت	۱۳۶۳/۱۲/۰۴
محل شهادت	سومار
مسئولیت	فرمانده گردان
نوع عضویت	پاسدار
شغل	پاسدار
تحصیلات	دوره راهنمایی
مدفن	بنار سلیمانی

زندگینامه

شهید «غلامرضا کرامت» در سال ۱۳۴۱ در شهرستان برازجان در استان بوشهر متولد شد. دوران ابتدائی را در زادگاهش سپری کرد. دوران تحصیلات راهنمایی و متوسطه را به دلیل مشکلات مالی و نارسایی های ناشی از سیاستهای مخرب نظام ستم شاهی، نتوانست به تحصیل ادامه دهد. انقلاب مردم ایران که به رهبری امام خمینی (ره) آغاز شد او نیز به صفوف مبارزین پیوست. در راهپیمایی ها و تظاهرات علیه رژیم طاغوت شرکت می کرد. او با پیروزی انقلاب اسلامی و تشکیل سپاه به عضویت این نهاد انقلابی در آمد. با شروع جنگ تحمیلی عراق علیه ایران به جبهه رفت و در جبهه با ابراز لیاقت و نشان دادن شجاعت خارق العاده به فرماندهی گردان ادوات (ضد زره) لشکر ۱۹ فجر سپاه پاسداران انقلاب اسلامی رسید. از روزی که وارد جنگ شد، در جبهه ماند تا در تاریخ ۱۳۶۳/۱۲/۰۴ که به شهادت رسیدند. از بارز ترین خصوصیات اخلاقی شهید حسن خلق و گذشت و ایثار و صداقت در گفتار بود.

وصیت نامه

بسم الله الرحمن الرحيم

به نام خدا و سلام بر رهبر کبیر و ملت شهید پرور ایران و سلام بر پدر و مادرم
انگیزه ای که باعث شد تا من به جبهه حق علیه باطل بروم این است که دین مبین اسلام و کشور اسلامی مورد تجاوز
مزدوران بعثی قرار گرفته است و من وظیفه خود می دانم که تا آخرین قطره خون خود، در راه اسلام و کشور
جمهوری اسلامی ایران دفاع کنم.

مزدوران دیگری همچون صدام به فکر حمله به کشور اسلامی ایران را در سر دارند و من از ملت شهید پرور ایران
می خواهم که این امام بزرگوار که واقعاً نایب بر حق امام زمان (ع) است تنها نگذارند.
این جیره خواران منافق را یکی بعد از دیگری نابود کنید تا مزاحمتی برای این انقلاب پیش نیاورند. البته انقلاب
اسلامی ایران انقلابی نیست که بخواهد به دست این منافقین از بین برود.

غیر ممکن است، تا موقعی که مسلمانان متعهد، همچون ملت مبارز ایران در صحنه هست هیچکس نمی تواند
ضربه ای به این انقلاب اسلامی وارد کند. به گفته امام، آمریکا هیچ غلطی نمی تواند بکند و در آخر من از پدر و
مادر و بستگانم می خواهم آن وقت که شهید شدم هیچ ناراحتی نکنید بجز شکر خدا، چون من امانتی بودم نزد
شما و شما هم من را در راه خدا داده اید پس مثل مادران منافقین به امانتتان خیانت نکرده اید. بلکه درست امانت
را به صاحبش برگردانده اید.

به شما ملت شهید پرور این را بگویم که پیامهای امام را گوش دهید و اهداف امام را دنبال کنید که همانا راه انبیا
می باشد و تا می توانید فرزندانان را برای رفتن به جبهه تشویق کنید.
با خداحافظی از پدرم و مادرم، به امید پیروزی رزمندگان اسلام بر کفاران بعثی.
به امیدی که در سراسر جهان جمهوری اسلامی تشکیل شود.

خاطرات

رسول نصیری زاده:

این شهید عزیز مسئول ادوات (واحد ضد زره) بودند، که ایشان هم یکی از افراد مظلوم بودند که اسم و رسمی به آن صورت جایی نداشتند. یکی از آدمهای فعال بودند. ایشان شهرستانی بودند و بچه اطراف برازجان بودند. از لحاظ فرهنگی هم که دیگر معلوم است. برعکس بچه هایی که جنوب هستند، مخصوصاً کنار دریا، به دلیل عدم دسترسی به امکانات و آموزش نسبت به جاهای دیگر کمبودهایی دارند. ولی شهید کرامت تقریباً می توانم بگویم که برعکس بود، نسبت به این چیزهایی که در جنوب هست. یک حالت نظامی وار داشت با آن سنی که بچه هایی که در آن زمان بودند، نهایتاً ۲۲-۲۳ سال بیشتر سن نداشتند. ایشان هم سربازی نکرده بودند. تجارب زیادی نداشت که بگویم پخته بود، ولی فردی بود که هر وقت من ایشان را می دیدم، پوتین مرتب نظامی گری، شلوار گتر کرده و مرتب، لباس نظامی، قطب نما بسته بود به فانوسقه اش و شیک و مرتب بودند در حالی که آن زمان در جبهه خیلی ها این چیزها را رعایت نمی کردند. این اواخر بود که طرح آمده بود بچه ها پوتین مرتب و شلوار را گتر کنند و شاخص باشند و ایشان یکی از کسانی بود که هر وقت او را می دیدم در یک حالت تمیز و مرتب بود. در کار هم قاطع بود، یعنی هر کس کاری را به ادوات محول می کرد، مدیریت بالایی داشت. آن زمان بچه ها مدیریت نخوانده بودند و نمی دانستند و سلیقه ای کار می کردند ولی ایشان یک مدیریت خاص داشت. مثلاً در ادوات من مدتی خدمتش بودم، یک مدت پرسنلی لشکر و جانشین ستاد بودم و با او برخورد داشتم. می آمد و سرکشی می کرد به واحدها. یک واحد که می توانم بگویم مرتب و منظم بود همین ادوات ایشان بود، که گسترده هم بود و نیروهای زیادی هم داشت. مثلاً آتشبارهایش و چیزهایی که نیاز کارشان بود همه اش سرو سامان داده شده بود. تمیز و مرتب بود. سرکشی کردن به نیروها، چه بسیجی و چه رسمی داشت. ندیدم که کسی از ایشان ناراضی باشد. بچه اطراف برازجان بودند ولی از لحاظ معنوی، قدرت فرماندهی، روحیه شهادت طلبی الگو بود برای بچه ها. یک چیز شاخص بود و در لشکر هم زبان زد همه بود. اسم کرامت که می آمد بچه ها او را می شناختند و خاطراتی نیز از ایشان دارند و از لحاظ روحیه و معنویت خیلی بالا بود.

غلامرضا درویشی:

در آن زمان (۱۳۶۳) وضعیت کشور های منطقه و وضعیت کشور خودمان و بعضی مواقع وضعیت کشور های جهان را تحلیل می کرد. صحبت می کرد. مسایل سیاسی را برای ما شرح می داد و از یک بینش سیاسی بالایی برخوردار بود.

این شهید بزرگوار از نادر فرماندهان و مسئول واحد های لشکر بود که از نظر مدیریت، اخلاق، رفتار، عشق به ولایت به نظر من چیزی کم نداشت.

در مأموریتها کارها را به طور صحیح تقسیم می کرد. یعنی هیچ کس در کار دیگری دخالت نمی کرد و کارها با هم تداخل نداشت. این را بگویم که با مدیریت ایشان ما همیشه ۲ روز یا ۳ روز قبل از عملیات کاملاً آماده بودیم. حتی بعضی از یگانهای دیگر تا شب عملیات دنبال کارهای عقب افتاده بودند. اما شهید کرامت راحت در سنگرش ایستاده بود.

در عملیات سومار، ما کارهایمان را انجام داده بودیم و یک تعدادی به اتفاق شهید کرامت رفتیم به توپخانه لشکر. سردار مشفق به ایشان گفتند که شما چکار می کنید؟! من مثل شما را ندیده ام!!

همه در گیر کار هستند، اینجا برو، آنجا برو، با این فشار کار تو راحت دستت را در جیبت کرده ای و راه می روی!!!

غافل از اینکه او قبلاً همه ی کارهایش را انجام داده و آماده عملیات است.

احمد آقایی:

ما همه مدیون شهدا هستیم و شهدا چشم و چراغ این ملت می باشند. ما همه باید در همه امورات خودمان دنباله روی شهدای عزیز باشیم، در رابطه با شهدا سخن گفتن مشکل است بویژه این شهید بزرگوار شهید سردار غلامرضا

کرامت.

باید عرض کنم که تمام حرکات ایشان، کردار ایشان ویژگی خاصی داشت، این برادر بزرگوار با دیگر برادران فرق می کرد و همیشه سر به زیر بود. ایشان خودشان را در درگاه خداوند کوچک می شمردند و سر به زیری ایشان همین را می گفت. مفهوم سر به زیری ایشان این بود که در مقابل خداوند تبارک و تعالی هیچ چیز ندارد و خود را کوچک نفس و کوچک می شمرد. اگر با ایشان برخورد می کردی مثل این بود که با همه کسی برخورد کرده ای. با هر درجه و مقامی یک برخورد داشت. چه بسیجی که تازه به جبهه می رسید و چه فرمانده لشکر و بالاتر که می رسید یک برخورد داشت. با بچه های مؤمن با لطافت صحبت می کرد که انگار برادری هستند که سالهای سال کنار هم بوده اند. هیچ کسی برای ایشان فرقی نمی کرد که از چه گردان و چه یگانی است. حتی اگر کسی ایشان را نمی شناخت شیفته ایشان می شد. به خدا قسم بنده تاکنون معنویتی مثل معنویت ایشان ندیده ام. در هنگام زیارت عاشورا از اول زیارت گریه می کرد تا آخر. از اول تا آخر نماز گریه می کرد. در رفتار با همزمانش شیوه ائمه را داشت. دقیقا او شیفته اهل بیت و اهل ولایت و قرآن بود. همیشه به ما توصیه می کرد که نماز و دعا بخوانید، زیارت عاشورا فراموش نشود. من به خاطر ندارم که ایشان یک شب بدون خواندن نماز شب بخوابد. همیشه وضو داشت. وقتی از او می پرسیدم که چه کار می کنید دائما وضو می گیرید، می گفت: من همین را دارم و جز این چیزی ندارم. می گفت: شما هم دائم الوضو باشید اکثر مواقع با نیروها بود یا آنها را توجیه می نمود یا در حال انجام مأموریت بود، بلافاصله که بر می گشت، اجازه نمی داد که شبها بچه ها بخوابند و می گفت خواب همیشه هست و نماز شب بخوانید.

موقعی که نماز شب می ایستاد، این قدر طول می کشید که می گفتیم نماز جعفر طیار است. از نیمه شب تا اذان صبح در حال گریه و زاری بود. اینقدر با خلوص نیت بود که عجیب بود. بنده افتخار این را دارم که فردای قیامت شهید کرامت شفاعت کننده ما باشد. در دنیا به هم قول دادیم که هر کس شهید شد شفاعت دیگری را بکند. یادم است که در روزهای اول که به شهید کرامت معرفی شدم، ایشان مسئولیتی در تیپ فاطمه الزهرا (س) در پاسگاه زید داشت. ایشان ما را خواستند و من مشخصاتم را گفتم. از من پرسیدند که می توانی مسئولیت بگیری؟ گفتم: اگر در توانم باشد بله و اگر نباشد خیر و بعد خصوصیات یک مسئول را به من گفتند. چون من از خدا یاری خواستم تا مسئولیتمان را انجام دهیم. قبول کرد و گفت چون از خدا یاری خواستی همه چیز برای من تمام است و من را به نیروها معرفی کرد. من به عنوان فرمانده گردان ۱۰۶ مشغول به خدمت شدم. دیگر اکثر مواقع با هم بودیم چه در جلسات و چه در منطقه. ایشان ورد زبانش این بود که چه خوش است انسان شهید شود. یادم است که تا سوره الواقعة را نمی خواند، نمی خوابید.

با توجه به مدرک تحصیلی پایینی که داشت اما زمانی که در میان رزمندگان شروع به صحبت می کرد مثل یک فرمانده لشکر بود، در حد نظامی هم باید بگویم در حد فرمانده لشکر بود، موقع توجیه نیروها آنچنان صحبت می کرد که ما همه تعجب می کردیم. به ما می گفت: بچه ها خودتان را از محلی که در آن هستید بکنید چه اشکال دارد که شلمچه و خرمشهر و آبادان را هم ببینید تا در مورد کل منطقه توجیه شوید تا یک فرمانده موفق باشید. من اینطور هستم و دوست دارم زیر مجموعه ام نیز اینطور باشند. در رابطه با ولایت میتوانم به جرأت بگویم آنگونه که به امام اهمیت می داد به پدرش نمی داد. روی صحبت های ایشان تأکید می کرد.

به افرادی که برای تسویه یا مرخصی می آمدند، می گفت مگر شما پیرو امام نیستید، امام فرمود جنگ را سرلوحه قرار دهید، ایشان می گفتند: کسی که به ولایت اهمیت ندهد کافر است. از خصوصیات رزمی ایشان این بود که علاقه زیادی به رزم داشت و زبانزد همه بود. می گفت سلسله مراتب در سپاه باید رعایت شود. اگر زیر دست به بالادست خود احترام گذاشت، این را بداند که در مأموریتش موفق می شود. گویی شهادت طلبی ایشان در حد بنده نیست که بیان کنم بلکه در حد فرمانده لشکر است.

ایشان از چیزی غیر از خدا نمی ترسید. هر کجا که سخت تر بود می رفت. یادم هست که روزی در آبادان یک دکل دیده بانی بر پا بود ایشان گفتند به خدا قسم اگر فرمانده لشکر دستور بدهد به بالای آن می روم! حتی اگر زیر باران گلوله باشد این نمونه ای از اطاعت ایشان بود. از آنجاییکه ایشان مورد علاقه تمام زیر مجموعه هایشان بودند دوری ایشان را هم نمی توانستند تحمل کنند. یک شب به ما گفته بودند که فردا به منطقه می رویم. صبح زود بود که ما را بیدار کرد و گفت آماده شوید. با جیب به طرف منطقه حرکت کردیم و در میان راه برادر استوار که آن موقع فرمانده عملیات بودند آمدند و گفتند بروید لشکر. ما هم رقتیم آنجا دیدیم که همه اعضای شورای

فرماندهی جمع هستند و جلسه با حضور حاج نبی رودکی تشکیل شد. شهید کرامت به من گفت: احتمال دارد گلوله ای از طرف عراقی ها اینجا بخورد و ما هر دو نفر شهید شویم، بهتر است که یکی از ما گشته شود، گفتم پس تو می خواهی ما را تنها بگذاری، اگر قرار است گشته شویم، با هم باشیم بهتر است. گفت: فرمانده لشکر امر فرمود که من بمانم و شما بروید و به من مأموریت داد که به منطقه حیدری و کوههای عقبه بروم. سوار جیب شدم و حرکت کردم. کارها را انجام دادم و برگشتم. در حین برگشتن که می خواستم شهید کرامت را بیاورم در حدود ۱۰۰ متر مانده به سنگر ایشان آقای استوار مرا صدا زد و گفت: بایست و من هم ایستادم. بعد از احوال پرسی با من روی شانه ام دست گذاشت و گفت برو مواظب گردان و ادوات باش. کرامت شهید شده، بعد از شنیدن آن منقلب شدم. این خبر، خبر سختی بود برای من و برای نیروها سخت. با توجه به آنکه شهدای زیادی دیده بودم، دست و پایم را گم کرده بودم، مانده بودم این خبر را چطوری به بچه ها بگویم که روحیه آنها متزلزل نشود. اولین فکری که به ذهنم رسید این بود که پیش آقای دانشمندی، جانشین ایشان بروم، وقتی به ایشان گفتم متأثر شد و در همین موقع پیک فرماندهی آمد و گفت که در فرماندهی منطقه سومار جلسه است و ما هم رفتیم. در همان موقع فرمانده لشکر مجروح شده بود و در جلسه برای بالا بردن روحیه نیروها تدابیری انجام شد. در حال برگشتن به معراج شهدا رفتیم و به برادر صفری و درویشی بر خورد کردم. پرسیدند: اینجا چه کار می کنید، گفتم: آمدیم تا کرامت را ببینیم. پرسیدند مگر کرامت اینجا است گفتیم: بله داخل کانتینر است، گفتند داخل کانتینر چه کار می کند، بچه ها شروع کردند به گریه و زاری که کرامت شهید شده است، خلاصه ما صبر و تحمل کردیم تا مأموریتمان تمام شود. چون شهید این را از ما خواسته تا راهش را ادامه و گفتارش را عمل کنیم. زمانی که درب کانتینر باز شد، شهید به حالت کاملاً آرام خوابیده بود و ما برگشتیم و مأموریتمان را انجام دادیم تا راه شهید ادامه پیدا کند.

از نظر شخصیت آنقدر بلند پرواز بودند که چند دقیقه قبل از شهادت به تمام همزمانی که تعداد ده نفر در سنگر بودند، گفتند که شماها به داخل سنگر بروید، من خودم جلو گلوله ها را می گیرم. از شهید تنها یک فرزند به یادگار مانده است که آن هم بعد از شهادت ایشان متولد گردید و ما هم تا می توانیم از او با جان و دل نگهداری می کنیم.

شهید در کلیه فعالیتهای عبادی، معنوی که من جمله نماز شب و تلاوت قرآن، دعا و نیایش، روزه و مراسم شرکت فعال داشته است.

شهید در کلیه فعالیتهای مهم سیاسی و عبادی اجتماعی شرکت مستمر داشته و در تشکیل مؤسسات خیریه کوشا بود. شهید در فعالیتهای مهمی همچون طراحی و خطاطی فعال بود و در تشکیل کلاسهای عقیدتی و احکام و آموزش قرآن اهتمام می ورزیده است.



سازمان جامع اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران